

تأملے نو در مفہوم «تاریخ»

مروری بر تعاریف تاریخ با نیم نگاہی بہ فلسفہی تاریخ شیعی

عبدالحی



این معنا از تاریخ ناظر به نفس رخدادهایی است که در گذشته واقع شده است. به عبارت دیگر مقصود از تاریخ، تاریخ در وجه «انتولوژی»^۲ آن است.

۲/۲- تاریخ به مثابه علم گزارش از حوادث و وقایع معنای دوم از تاریخ، ناظر به علم و دانش تاریخ می‌باشد که وظیفه‌ی آن گزارش از وقایع و حوادثی است که در گذشته رخ داده است. در این علم از وقایع، سرگذشت و سرنوشت سلسله‌ها، حکومت‌ها، اقوام، تمدن‌ها، فرهنگ‌ها و سنت‌های گذشته سخن به میان می‌آید. از این منظر، علم تاریخ صبغهی «اپیستمولوژیک»^۳ پیدا می‌کند.

۲/۳- نسبت این دو معنا با یکدیگر مایکل استنفورد دوگانگی معنای تاریخ را این‌گونه بیان می‌کند: در آغاز باید این نکته روشن شود که تاریخ یک چیز نیست، بلکه چندین چیز است. تاریخ هم عبارت است از چیزی که اتفاق می‌افتد و هم تصویری که از آن در ذهن می‌سازیم. تاریخ نخست همان چیزی است که ما می‌خواهیم باور کنیم که مجموعه‌ای باشد از رویدادها یا موقعیت‌های عینی، یا وجودهای قابل شناسایی و قابل تشخیص واقع شده در زمان و مکان معین. تاریخ دوم عبارت است از ذخیره، یادآوری، بازآفرینی و بازفهم آن رویدادها و بالآخره تأثیر آن‌ها بر شیوه‌ی برخورد ما با رویدادها و موقعیت‌های کنونی.^۴ بنابراین می‌توان گفت متعلق دانش تاریخ -تاریخ به معنای دوم- حوادث تاریخی -تاریخ به معنای اول- است. به عبارت دیگر معنای اول از تاریخ، موضوع علم تاریخ به معنای دوم است:

در موضوع «تاریخ» تناقضی در لفظ است، هم در لفظ تاریخ در ادبیات فارسی و عربی و هم در معادل انگلیسی، فرانسه و آلمانی آن. در هر دو فرهنگ، دو مفهوم مختلف تحت یک کلمه به کار می‌رود. می‌دانیم که یک «علم» وجود دارد و یک «موضوع علم»؛ مثلاً زمین، آسمان، عناصر و روان، موضوع‌های علم است و زمین‌شناسی، هیات، شیمی، جامعه‌شناسی و روان‌شناسی، «خود علم». کلمه‌ی طب داریم که نام علم است و موضوعش بدن انسان و بیماری‌های بدن انسان است؛ بنابراین موضوع این علم، لفظی به نام «بیماری‌های بدن» دارد و خود علم لفظ دیگری به نام «طب»؛ اما در تاریخ، هر دو مفهوم، یعنی «موضوع تاریخ» و «خود علم تاریخ» در یک لفظ مشترک «تاریخ» بیان می‌شود.^۵

۲/۴- دو معنای «فلسفه تاریخ» تفاوت در معنای تاریخ موجب گردیده است که اصطلاح «فلسفه تاریخ» نیز متنظر با این دو، دو معنای متفاوت پیدا کند: یعنی دو معنای مختلف واژه‌ی تاریخ، تمایز دو نوع مطالعه به کلی متفاوت، اگرچه نه کاملاً بی‌ارتباط به هم را که به نام «فلسفه تاریخ» معروف است، نشان می‌دهد، فلسفه تاریخ در معنای اول واژه «تاریخ» -یعنی تاریخ به مثابه رویداد- معمولاً فلسفه نظری یا مادی یا محتوایی تاریخ خوانده می‌شود. هدف فیلسوف نظری تاریخ این است که در رویدادهای گذشته، الگو یا معنای کلی کشف کند. فلسفه تاریخ، در معنای دوم واژه «تاریخ» -تاریخ به مثابه گزارش- معمولاً فلسفه نقدی یا صوری یا تحلیلی تاریخ و یا فلسفه‌ی علم تاریخ خوانده می‌شود. فلسفه نقدی تاریخ مسائلی درباره‌ی پژوهش تاریخی پیش می‌کشد و به نقد ادعاهای مربوط به علم می‌پردازد. هدف فیلسوف نقدی تاریخ این است که ماهیت پژوهش تاریخی را وضوح بخشد و پیش‌فرض‌های اساسی، مفاهیم نظام‌دهنده و روش تحقیق و نگارش آن را روشن سازد.^۶

۳- شاخصه‌های علم «تاریخ» تبیین دامنه علم تاریخ نیازمند تعریف موضوع و شاخصه‌های این علم می‌باشد تا از این طریق حد و مرز این علم قابل تشخیص گردد. آیا مطلق هرآنچه در «گذشته» رخ داده است، داخل در تاریخ

مقدمه

مواجه ابتدایی با مفهوم «تاریخ»، ذهن انسان را به کتاب‌هایی که به نقل سرگذشت گذشتگان پرداخته‌اند، متبادر می‌سازد و از این روی مفهوم آن ساده و بسیط تلقی می‌شود. اما با دقت در گستره‌ی حضور این مفهوم در حوزه‌های مختلف علمی و تأثیرات عمیق آن، جایگاه خطیر تاریخ بیش از پیش روشن می‌شود. دامنه‌ی وسیع حضور این مفهوم در دانش‌های مختلف و متنوع، تبیین و تعریف آن را مشکل می‌سازد. این مقاله سعی دارد با مروری بر تعاریف و اقسام ذکر شده در این خصوص به طرحی نو در مفهوم تاریخ و کارویژه‌های خاص برای آن دست یازد. بر این اساس در بخش اول به شناخت ابعاد مختلف «تاریخ» و در بخش دوم به صورت اجمالی به طرح نگرشی دیگر به مفهوم «تاریخ» می‌پردازیم.

بخش اول

۱- «تاریخ» در لغت

تاریخ در لغت به معنای تعیین زمان رویدادهاست. این واژه در زبان‌های مختلف با مفاهیم متعدد به کار می‌رود. در قرآن کریم و احادیث، واژه‌ی تاریخ به کار نرفته است. اولین بار این کلمه در منابع سده‌ی دوم دیده شده و از سده‌ی سوم به بعد کاربرد آن رایج گردیده است. درباره‌ی ریشه و اشتقاق آن میان لغویان اختلاف نظر وجود دارد. برخی ریشه‌ی فارسی یا عربی این واژه را منکر شده و آن را از اهل کتاب دانسته‌اند. برخی نیز اصل واژه‌ی تاریخ را فارسی و برگرفته از «ماه روز» می‌دانند که معرب آن مورخ شده است. همچنین این احتمال داده شده است که واژه‌ی تاریخ از ریشه‌ی آرخ یا ورخ سامی در یمن باشد؛ زیرا ورخ (جمع آن: اورخیم) در سنگ‌نوشته‌هایی متعلق به پیش از اسلام که در جنوب عربستان پیدا شده به معنای ماه قمری به کار رفته است.^۱

۲- دو معنای اصطلاحی تاریخ

برخی از اندیشمندان، تعریف «تاریخ» را امری سهل و ممتنع می‌دانند چرا که با وجود سعی و کوشش فراوان بر ارائه‌ی تعریفی واحد، هیچ‌گاه اتفاق نظر میان آنان پدید نیامده است. اختلاف نظرهای آنان در تعیین «موضوع» و «قلمرو» این دانش نیز کاملاً جدی است. با این همه آنچه میان اندیشمندان و صاحب‌نظران این عرصه رایج و مشهور است، وجود دو معنا در تعریف «تاریخ» می‌باشد، براین اساس واژه‌ی «تاریخ» مشترک لفظی میان دو مفهوم است که در ادامه به اجمال مروری بر این دو معنا خواهیم داشت:

۲/۱- تاریخ به مثابه حوادث و وقایع «تاریخ» در معنای اول به معنای وقایع و حوادث گذشته می‌باشد.

می‌باشد؟ آیا فقط امور مربوط به «انسان» در علم تاریخ جای دارد و یا این که دانش تاریخ، همه‌ی موجودات را فرا می‌گیرد؟ این‌ها از جمله سئوالات اصلی در این زمینه می‌باشد. برخی محققان درصدد ارائه‌ی تعریفی جامع و مانع از «علم تاریخ» بوده‌اند:

علم تاریخ، علم شناخت و تفسیر گذشته‌ی انسان‌ها در پرتو حال است که بر اساس روش‌ها، گزینش‌ها و تفسیرهای مورخان به دست می‌آید.^۸ برخی دیگر از محققان به ارائه شاخصه‌های علم تاریخ پرداخته‌اند که از جمله سه متغیر «انسان»، «گذشته» و «وقایع مهم»، مؤلفه‌های اصلی تاریخ شمرده شده است.^۹

این سه شاخصه در تعریف موضوع علم تاریخ از دیدگاه مرحوم شریعتی نیز وجود دارد:

موضوع علم تاریخ عبارت است از: «مجموعه‌ی پدیده‌ها و واقعه‌ها و روابط و فعل و انفعالات و زاد و مرگ حوادث و تکوین طبقات و طلوع و رشد و افول تمدن‌ها و جامعه‌ها و مجموعه‌ی همه رویدادها و پدیده‌های ویژه‌ی انسان در رابطه‌اش با «طبیعت» و در رابطه‌اش با «دیگری» در زمان «گذشته»، از بی‌نهایت دور تا حال.»^{۱۰}

مؤلفه‌های دانش (معرفت) تاریخ از نظر مایکل استنفورد نیز «واقعیت گذشته»، «تفسیر آثار بازمانده» و «زمان» می‌باشد.^{۱۱} در این دیدگاه، محدودیت علم تاریخ به موضوع «انسان» ملاحظه نمی‌شود. برخلاف هگل که از این هم محدودتر می‌اندیشید چرا که او معتقد بود که تنها آن اقوامی را که خودشان از داشتن تاریخ و از زیستن در تاریخ آگاه بودند می‌توان به عنوان اقوام تاریخی در نظر گرفت.^{۱۲} کالینگود نیز «افعال موجودات انسانی که در گذشته انجام پذیرفته است» را موضوع تاریخ می‌داند.^{۱۳}

۴- تقسیمات علم «تاریخ»

مواجه با تاریخ دارای انحاء و انواع مختلفی است که روش تحقیق و مطالعه تاریخی را متفاوت می‌سازد. از این روی برخی محققان و اندیشمندان درصدد برآمدن اقسام دانش تاریخ را تبیین کرده و خصوصیات آن را بیان کنند.

هگل از جمله افرادی است که به دسته‌بندی گونه‌های پژوهش در تاریخ پرداخته است:

الف: تاریخ دست اول: تاریخ‌نویسانی همچون هرودوت و توکودیدس که کارها و اوضاعی را وصف کرده‌اند که خود، آن‌ها را دیده‌اند و آموخته‌اند.^{۱۴}

ب: تاریخ اندیشیده: در این شیوه، تاریخ‌نویس خود را از تنگنای زمان و مکان و روحیه‌ی حاکم بر آن‌ها می‌رهاند و به بازآفرینی گذشته می‌پردازد که این امر با نیروی فهم تاریخ‌نویس به عنوان واسطه صورت می‌پذیرد. تاریخ اندیشیده نیز خود شش گونه فرعی دارد: ۱. تاریخ جامع یا عمومی ۲. تاریخ کرداری: نویسنده بگوید تا وضع کنونی را در قالب رویدادها و کارهای گذشتگان توصیف کند. ۳. تلخیص: که خود دو نوع است: اول اینکه گزارش رویدادها

چندان خلاصه می‌شود که جوهر و روح آن رویدادها از میان می‌رود، دوم اینکه آنقدر با تفصیل و شرح جزئیات همراه است که اصل واقعه در آن‌ها گم می‌شود. ۵. تاریخ انتقادی: که هدفش نقد روش اندرزگویانه و یا سودنگرانه‌ی برخی از مورخان است. ۶. تاریخ ویژه یا تخصصی، که از تمامی یک منظومه فرهنگی فقط یک جنبه را برای پژوهش تاریخی بر می‌گزیند همچون تاریخ حقوق یا هنر.^{۱۵} ج: تاریخ فلسفی: تاریخ فلسفی همان روح است که تا ابد نزد خود حاضر می‌ماند و گذشته برایش وجود ندارد، رویدادهای تاریخ جهان را رهبری کرده است و می‌کند.^{۱۶}

هگل فلسفه‌ی تاریخ را بررسی اندیشه‌گرایانه‌ی تاریخ می‌داند و تفاوت میان تاریخ اندیشیده و فلسفه تاریخ را هرچند که هر دو از اندیشه مایه می‌گیرند، در این می‌داند که فلسفه‌ی تاریخ بر عقل

استوار است ولی تاریخ اندیشیده بر فهم، عقل، روابط میان امور و جایگاه آن‌ها را در منظومه‌ای کلی در می‌یابد، ولی فهم فقط جزء جزء امور را صرف‌نظر از پیوندهایی که باهم دارند می‌شناسد.^{۱۷} مایکل استنفورد اقسام تاریخ‌نگاری را به سه قسم تقسیم می‌کند: «تاریخ‌نگاری توصیفی، تاریخ‌نگاری تحلیلی، تاریخ‌نگاری تاریخی»

تاریخ‌نگاری توصیفی آنچه را معمولاً مورخان انجام می‌دهند، می‌پذیرد و روش‌ها و شیوه‌های متعارف آنان را توصیف می‌کند. تاریخ‌نگاری تاریخی شیوه‌های نگارش تاریخ را در ۲۵۰۰ سال از زمان هرودوت به این سو، دنبال می‌کند. تاریخ‌نگاری تحلیلی یا نقدی از مفاهیم و مسائلی فلسفی بحث می‌کند که از نگارش تاریخ پدید می‌آیند و در عمل، با فلسفه‌ی تحلیلی یا نقدی تاریخ همپوشانی دارد؛ شاید تنها تفاوت این است که اولی از دید مورخ به موضوع نزدیک می‌شود و دومی از سوی فیلسوف.^{۱۸} آنچه در تاریخ‌نگاری تحلیلی یا فلسفه‌ی تحلیلی تاریخ مد نظر است، معنای دوم واژه‌ی تاریخ است، یعنی علم تاریخ یا تاریخ به عنوان یک رشته‌ی علمی و از این نظر نیز که موضوع تاریخ‌نگاری تحلیلی یا فلسفه تحلیلی تاریخ یک رشته‌ی علمی است، آن را می‌توان معرفت درجه‌ی دوم تلقی کرد.^{۱۹}

شهید مرتضی مطهری نیز تاریخ را سه‌گونه تعریف می‌کند. مبتنی بر نظر ایشان سه علم مربوط به تاریخ می‌توانیم داشته باشیم که با یکدیگر رابطه‌ی نزدیک دارند:

۱- تاریخ نقلی: علم به وقایع و حوادث و اوضاع و احوال انسان‌ها در گذشته، در مقابل اوضاع و احوالی که در زمان حال وجود دارد. هر وضع و حالتی و هر واقعه و حادثه‌ای تا به زمان حال، یعنی زمانی که درباره‌اش قضاوت می‌شود، تعلق دارد «حادثه‌ی روز» و «جریان روز» است و ثبت چنین وقایعی از قبیل «روزنامه» است. اما همین که زمانش منقضی شد و به گذشته تعلق یافت جزء تاریخ می‌گردد و به تاریخ تعلق دارد. پس علم تاریخ در این معنی یعنی علم به وقایع و حوادث سپری شده و اوضاع و احوال گذشتگان. زندگینامه‌ها، فتننامه‌ها، سیره‌ها، که در میان همه‌ی ملل تألیف شده و می‌شود از این مقوله است.

علم تاریخ، در این معنی، اولاً جزئی یعنی علم به یک سلسله امور شخصی و فردی است نه علم به کلیات و یک سلسله قواعد و ضوابط و روابط، ثانیاً یک علم «نقلی» است نه عقلی، ثالثاً علم به «بودن»ها است نه علم به «شدن»ها. رابعاً به گذشته تعلق دارد نه به حاضر. ما این نوع تاریخ را «تاریخ نقلی» اصطلاح می‌کنیم.

۲- تاریخ علمی: علم به قواعد و سنن حاکم بر زندگی‌های گذشته که از مطالعه و بررسی و تحلیل حوادث و وقایع گذشته بدست می‌آید. آنچه محتوا و مسائل تاریخ نقلی را تشکیل می‌دهد، یعنی حوادث و وقایع گذشته، به منزله‌ی «مبادی» و مقدمات این علم بشمار می‌روند. و در حقیقت آن حوادث و وقایع برای تاریخ به معنی دوم، در حکم موادی است که دانشمندان علوم طبیعی در لابراتوار خود گرد می‌آورد و آن‌ها را مورد تجزیه و ترکیب و بررسی قرار می‌دهد که خاصیت و طبیعت آن‌ها را کشف نماید و به روابط علی و معلولی آن‌ها پی ببرد و قوانین کلی استنباط نماید. مورخ به معنی دوم، در پی کشف طبیعت حوادث تاریخی و روابط علی و معلولی آن‌ها است تا به یک سلسله قواعد و ضوابط عمومی و قابل تعمیم به همه موارد مشابه حال و گذشته دست یابد. ما تاریخ به این معنی را «تاریخ علمی» اصطلاح می‌کنیم.

هر چند موضوع و مورد بررسی تاریخ علمی حوادث و وقایعی است که به گذشته تعلق دارد، اما مسایل و قواعدی که استنباط می‌کند اختصاص به گذشته ندارد، قابل تعمیم به حال و آینده است. این جهت تاریخ را بسیار سودمند

دو نگاه

تاریخ هم عبارت است از چیزی که اتفاق می‌افتد و هم تصویری که از آن در ذهن می‌سازیم. تاریخ نخست همان چیزی است که ما می‌خواهیم باور کنیم که مجموعه‌ای باشد از رویدادها یا موقعیت‌های عینی، یا وجودهای قابل شناسایی و قابل تشخیص واقع شده در زمان و مکان معین

انتزاعی تر بدان بخشند. به همین دلیل از دهه ۶۰ - ۷۰ میلادی، کمتر کتابی دیده می‌شود که در آن، مورخان از مفاهیم و مقولات و مضامین عاریت گرفته شده از حوزه‌های دیگر علوم، استفاده نکرده باشند. مثلاً آن‌ها از بحث‌هایی نظیر طبقات اجتماعی، ساختارها و فونکسیون (کارویژه) استفاده می‌کنند که تماماً از حوزه‌های مختلف علوم اجتماعی و علوم انسانی گرفته شده‌اند.^{۲۶}

تاریخ در سیر خود به فضای پست مدرن غرب می‌رسد که با نفی هرگونه روش و منطق و استقبال از نسبیت و تکثر همراه است. این حالت که ریشه در سوپرتکیویسم انسان غربی دارد بیش از آنکه به رخدادهای تاریخی به مثابه وقایع واقعی بنگرد، با تأکید بر عنصر «ذهن» مورخ، به دریافت‌ها و تحلیل‌های او اصالت می‌بخشد که در نتیجه اعتبار و ارزش حقیقی تاریخ از بین رفته و شأن تاریخ، به بازی‌های کلامی یا زبانی تقلیل می‌یابد. در این برهه، میان همه‌ی اقوال - با تفاوتی که در میان آن‌ها هست - یک نکته مشترک بود و آن اینکه تاریخ، علمی است که به عالم آن متکی است، یعنی علم اگر عوض شد آن علم هم عوض خواهد شد، از این روی می‌توان به تعداد مورخان، تاریخ داشت!^{۲۷}

بخش دوم

در این بخش به تبیین موضوع «تاریخ» از نگاهی دیگر می‌پردازیم که از جهاتی چند دارای رویکردی نوین به این موضوع می‌باشد.^{۲۸} بی‌شک تحلیل و تبیین «تاریخ» می‌بایست مبتنی بر مبانی آن - که در علم بالادستی مورد بحث قرار می‌گیرد - صورت پذیرد. همانطور که در ابتدای این مقاله گذشت، علم «فلسفه‌ی تاریخ» متصدی تبیین این مبانی می‌باشد. رضا داواری اردکانی در این خصوص آورده است:

متقدمان می‌گفتند که موضوع هر علمی در علم اعلی‌مورد بحث قرار می‌گیرد و بر طبق این اصل است که پرسش درباره‌ی ماهیت تاریخ به فلسفه و فلسفه تاریخ تعلق دارد، ... در مورد تاریخ وقتی اصرار داریم که آن را در عداد علوم انسانی و اجتماعی قرار دهیم، چون پرسش در موضوع می‌کنیم از حد علم خارج شده‌ایم، زیرا پرسش «تاریخ چیست؟» در حدود علم نمی‌تواند مطرح شود، بلکه اصولاً پرسشی است فلسفی و متعلق به فلسفه‌ی تاریخ.^{۲۹}

بی‌تردید موضوع علم تاریخ، در علم «فلسفه‌ی علم تاریخ» بحث می‌شود. اما برای تبیین این اصطلاح بدیع از «تاریخ» نیازمند مباحثی از فلسفه‌ی نظری تاریخ هستیم که ناظر به واقعیت عالم هستی در بهشت‌های زمان و مکان است و نه صرفاً علم تاریخ. از این روی به منظور تبیین «تاریخ» و خصوصیات و ویژگی‌های آن ضروری است ابتدا برخی مبانی فلسفه تاریخی را تفتیح نموده سپس به تعریف «تاریخ» بپردازیم.

فصل اول: مبانی تحلیل تاریخ مبتنی بر فلسفه نظری تاریخ

۱- شکل‌گیری تاریخ مبتنی بر «نظام اراده‌های انسانی»

از اصلی‌ترین ویژگی‌های انسان، دارای «اراده» بودن اوست. این خصلت، در شکل‌گیری هویت او و کیفیت زندگی انسانی نقش کلیدی ایفا می‌کند. زندگی انسان‌ها به صورت نظام‌مند و تحت روابط پیرامونی با دیگران واقع می‌شود به گونه‌ای که راهی از این روابط امری است ناممکن. با توجه به اینکه افعال ارادی انسان، در حقیقت تجسد «اراده» اوست، می‌توان همه‌ی تصرفات انسانی را در عرصه‌ی فردی و اجتماعی، ظهور و بروز اراده‌های انسانی بدانیم. اراده‌های انسانی در یکدیگر تأثیر و تأثر داشته و از پیوند آن‌ها، نظام گسترده‌ای از اراده‌ها پدید می‌آید.

۱/۱- پیدایش «جامعه و تاریخ» بر محور «اولیای اجتماعی و تاریخی» در هر برهه‌ای از تاریخ با پیوند میان اراده‌های انسانی در سطوح مختلف، «نظام اراده‌ها» شکل می‌گیرد و «جامعه» پدید می‌آید. محور

می‌گرداند و آن را بصورت یکی از منابع «معرفت» «شناخت» انسانی در می‌آورد و او را بر آینده‌اش مسلط می‌نماید.^{۳۰}

تاریخ علمی مانند تاریخ نقلی به گذشته تعلق دارد نه به حال و علم به بودن‌ها است نه علم به «شدن‌ها» اما بر خلاف تاریخ نقلی، کلی است نه جزئی، عقلی است نه نقلی محض. تاریخ علمی در حقیقت بخشی از جامعه‌شناسی است، یعنی جامعه‌شناسی جامعه‌های گذشته است. موضوع مطالعه‌ی جامعه‌شناسی اعم است از جامعه‌های معاصر و جامعه‌های گذشته. اگر جامعه‌شناسی را اختصاص بدهیم به شناخت جامعه‌های معاصر، تاریخ علمی و جامعه‌شناسی دو علم خواهند بود اما دو علم خویشاوند و نزدیک و نیازمند به یکدیگر.

۳- فلسفه‌ی تاریخ: یعنی علم به تحولات و تطورات جامعه از مرحله‌ای به مرحله دیگر و قوانین حاکم بر این تطورات و تحولات. به عبارت دیگر: علم به «شدن» جامعه‌ها نه «بودن» آن‌ها.^{۳۱}

۵- سیر تحولات مفهوم «تاریخ»

اولین تاریخ‌نگاری‌ها را غالباً به هرودوت (۵ ق م) و هومر (۸ ق م) نسبت می‌دهند که منظومه‌ی عظیم و وزین ایلیاد و اودیسه - که منظومه‌ی اسطوره سرایانه تاریخ وقایع است - را به نگارش در می‌آورد.^{۳۲} دوره‌ی ابتدایی «تاریخ» را می‌توان ثبت وقایع تاریخی به صورت خام و فارغ از هرگونه تحلیل و تصرفی در آن دانست. این نوع از تاریخ‌نگاری از آنجا که آن را فاقد خصلت‌های یک «علم» و متضمن فضایی جزئی و شخصی می‌دانستند، در دسته‌بندی و ارزش‌گذاری علوم مورد بی‌اعتنایی بسیار واقع می‌شود، چنان‌که ارسطو در طبقه‌بندی علوم خود برای تاریخ سهمی قایل نمی‌شود و آن را به حساب نمی‌آورد. این بی‌مهری به تاریخ میان حکمای مسلمان و از جمله ابن‌سینا و در نگاهی وسیع‌تر حکمای مشایی نیز به چشم می‌خورد. به نظر می‌رسد با توجه به تأثیرپذیری حکمای مسلمان از حکمای یونانی و به خصوص حکمت ارسطویی، اینان نیز بدینی عمومی فلاسفه‌ی یونان درباره دانش تاریخ را به ارث برده‌اند.^{۳۳}

در میان مسلمانان، تاریخ‌نگاری با عامل «عبرت» همراه است؛ در پایان داستان‌های انبیاء و اقوامشان در قرآن کریم بر عبرت آموزی از سرنوشت آن اقوام تأکید شده است. بدین ترتیب مورخان مسلمان از این منظر به تبیین حرکت تاریخ پرداخته‌اند. این نگرش، وجه غالب تاریخ‌نگاری اسلامی از نخستین قرون اسلامی تا قرن چهاردهم هجری بوده است. کتاب معروف ابن خلدون - اواخر قرن هشتم هجری - با نام «العبر» مویذ همین نظر است. در این گونه تاریخ‌نگاری، سنجش و نقد و ارزشیابی منابع و نتیجه‌گیری در کار نبود و مؤلفان، وقایع را بدون در نظر گرفتن روابط علت و معلولی، کنار هم می‌چیدند و از ذکر بسیاری از وقایع به سبب عدم درک معنای آن‌ها - همچون مسایل اجتماعی و اقتصادی و مسائل دیگر - باز می‌ماندند.^{۳۴}

در میان غربیان با توسعه دانش‌های مختلف و پیچیدگی ارتباط میان حوزه‌های علمی، به تدریج روابط تاریخ با دیگر دانش‌ها رشد یافت و از قرن هجدهم به بعد، تاریخ جایگاه ویژه‌ای در میان علوم پیدا کرد. علوم انسان‌شناسی، علوم تاریخی نام گرفت و شاخه‌ی جدیدی از معرفت، به نام معرفت تاریخی پدیدار گشت. هگل در فلسفه، تمام هستی را به صورت یک «تاریخ جاری» دید و ویکو معرفت را با اعمال انسانی خویشاوندتر دانست تا با رفتار طبیعت، مارکس از اقتصاد و سیاست برداشت تاریخی کرد و اگزریستانسیالیسم نیز ماهیت سیال انسان را به تاریخ عین کرد و از انسان تاریخی سخن گفت.^{۳۵} بسیاری از مورخان نیز به ضرورت استفاده از نظریه‌های اجتماعی، سیاسی، روان‌کاوانه و... پی بردند و به این فکر افتادند تاریخ را از صرف وقایع‌نگاری و داستان‌سرایی نجات دهند و بر جنبه‌ی تحلیل آن افزوده و به آن نظام دهند و آن را از صورت حقایق ملموس و عینی به جنبه‌های پارادیمی نزدیک‌تر کنند و ماهیتی



دو نگاه

تاریخ‌نگاری توصیفی آنچه را معمولاً

مورخان انجام می‌دهند، می‌پذیرد و روش‌ها و شیوه‌های متعارف آنان

را توصیف می‌کند. تاریخ‌نگاری تاریخی شیوه‌های نگارش تاریخ

را در ۲۵۰۰ سال از زمان هرودوت به این سو، دنبال می‌کند.

تاریخ‌نگاری تحلیلی یا نقدی از مفاهیم و مسائلی فلسفی بحث می‌کند که از نگارش

تاریخ پدید می‌آیند و در عمل، با فلسفه‌ی تحلیلی یا نقدی تاریخ همپوشانی دارد

نمی‌باشد. آنچه تا بدین جا گفته شد در خصوص معمول اراده‌های انسانی بود که می‌توان نظام حاصل از آن‌ها را در سه سطح ملاحظه کرد اما خود اراده‌ها فی‌نفسه نیز در یک سطح و دارای سهم تأثیر برابر نیستند. بعضی از اراده‌ها، اراده‌های محوری در کل تاریخ هستند؛ یعنی کل حرکت تاریخ تحت تأثیر آن‌ها واقع می‌شود و بعضی دیگر هم نقش بسیار محدودی دارند. به عنوان مثال انبیاء اولوالعزم (علیهم‌السلام) تاریخ از یک سو و فراعنه‌ی تاریخ از سوی دیگر انسان‌هایی هستند که اراده‌ی آن‌ها تأثیرگذار بر جریان تاریخ است. دسته‌ی دیگری از اراده‌ها هرچند بر سرنوشت تاریخ به طور مستقیم تأثیرگذار نبوده اما در مقیاس اجتماعی؛ در پدید آوردن و یا سرنگونی یک جامعه سهم بسزایی ایفا می‌کنند. آحاد انسانی نیز به نسبت در فرایند جامعه و تاریخ و سیر تکاملی آن نقش ایفا می‌کنند، این گونه نیست که نقش انسان‌های دیگر صفر باشد. بر این اساس می‌توان هریک از اراده‌های انسانی را نیز از حیث تأثیرگذاری، به سه سطح «فردی، اجتماعی و تاریخی» تقسیم نمود.

۲- پیدایش «نظام ولایت حق» و «نظام ولایت باطل» در تاریخ

۲/۱- ضرورت تحلیل تاریخ بر مبنای دو جبهه «حق و باطل»
 بر مبنای مکتب اسلامی موضع‌گیری ارادی انسان در برابر دو جریان ولایت حق و باطل قرار دارد. از این‌رو همواره اراده انسان یا به ولایت حق پیوند می‌خورد و یا به جبهه باطل تعلق می‌گیرد. همچنین اراده‌های انسانی هنگامی که تشکیل یک جامعه را می‌دهند، محور نظام اراده‌ها یا در جهت حق پیش می‌رود و یا جهت‌گیری باطل دارد و دیگر اراده‌ها نیز با تولی به ولی اجتماعی درحقیقت، مجرای ولایت حق یا باطل خواهند بود. یکی در جهت توسعه پرستش عمل می‌کند و بندگی خدای متعال را در عالم پیش می‌برد و دیگری سعی در توسعه دنیاپرستی و نفس‌پرستی و استکبار بر خدای متعال دارد. جوامع در طول تاریخ نیز هنگامی که به صورت نظام واحد گرد هم می‌آیند، محور هماهنگی آن‌ها از دو جهت حق و یا باطل خارج نیست. بنابراین دو قطب تاریخی حق و باطل یکی بر محور انبیاء و اوصیاء الهی (علیهم‌السلام) و دیگری بر محور طواغیت فراعنه و مستکبرین تاریخ شکل می‌گیرد. محور انبیا و اولیای الهی هم وجود نورانی و مقدس نبی اکرم (صلی الله علیه و آله) و اهل بیت عصمت و طهارت (علیهم‌السلام) هستند که براساس معارف شیعی محور کل بندگی و پرستش در کل تاریخ‌اند. همچنین اساس و منشاء همه خوبی‌ها و خیرات و برکات در عالم حضرات معصومین (علیهم‌السلام) می‌باشند؛ «نحن اصل کل خیر و من فروعنا کل بر»^{۳۲}، «ان ذکر الخیر کنتم اوله و اصله و فرعه و معدنه و ماواه»^{۳۳}. همچنین منشاء و مبداء تمام شرور و قبیاح، اراده شیاطین جن و انس می‌باشد؛ «او عدونا اصل کل شر و من فروعهم کل قبیحه و فاحشه»^{۳۴}.

۲/۲- وجود سه سطح پرستش «فردی، اجتماعی و تاریخی» در نظام ولایت حق یا باطل

پرستش انسان‌ها به سه صورت «فردی، اجتماعی و تاریخی» واقع می‌شود. گاهی انسان در خلوت خود و جدای از روابط اجتماعی، نسبت به خداوند متعال موضع می‌گیرد و فعلی را انجام می‌دهد که این عبادت «فردی» خواهد بود. همچنین انسان‌ها در نظام ارتباطی خود، با همکاری و تعاون مشترک، اجتماع مدنی را پدید می‌آورند که حول یک محور واحد شکل می‌گیرد؛ این منظومه‌ی روابط یا بر محور بندگی و عبودیت خدای متعال است و یا بر محور عصیان و استکبار علیه او. خاصیت طاعت جمعی این است که همه‌ی اعضاء در ثواب و فضیلت همدیگر شریک هستند. همچنین اگر معصیت جمعی هم باشد همه در گناه و عقاب همدیگر شریک خواهند بود. در یک سازمان، فعل فرد مکمل و موثر در همه فعل کل است، کما

نظام اراده‌های اجتماعی متعلق به «ولی اجتماعی» است که دیگر اراده‌ها، در هماهنگی و تناسب با او جایگاه و منزلت پیدا می‌کنند. به عبارت دیگر عامل انسجام و هماهنگی این نظام، اراده‌ی محوری جامعه است. اراده‌ی ولی اجتماعی می‌بایست ظرفیت مدیریت و سرپرستی اجتماعی اراده‌ها را داشته باشد و بتواند با اشتداد خود در موضوع هماهنگی، اراده‌های دیگر را سوی خود جلب کرده و آن‌ها را سرپرستی نماید. از آنجا که این کار نوعی ولایت در سطح اجتماعی است، او را «ولی اجتماعی» می‌نامیم. اراده‌های اجتماعی، که با محوریت ولی اجتماعی به یک «کل واحد» و «نظام» تبدیل شده است، منشاء ایجاد روابط و آثار جدیدی است که قبل از آن از مجموع این افراد ناممکن بوده است. از این‌رو جامعه هویتی مستقل از هویت افراد خود دارد. این بدان معنا نیست که افراد انسانی به عنوان عناصر این نظام در وحدت جامعه منحل گشته و هویت خود را از دست می‌دهند و صرفاً عناصری اعتباری محسوب می‌شوند، بلکه همان‌گونه که از مفهوم «نظام» برمی‌آید، افراد انسانی - به عنوان کثرات و عناصر نظام - و هویت مستقل جامعه - که عامل وحدت نظام است - هر دو حقیقی بوده و تشکیل «کل ترکیبی» را می‌دهند. به عبارت دیگر هم وحدت حقیقی است و هم کثرت و این دو در تعامل و تقوم با یکدیگر جامعه را تشکیل می‌دهند.

همین احکام در مورد تاریخ نیز صادق است؛ یعنی جوامع مختلف در سیر تاریخ تشکیل یک مجموعه‌ی واحد را داده و به خانواده‌ای مبدل می‌گردند که هریک از جوامع عضو آن خواهد بود. این جوامع نیز هریک در سرنوشت تاریخ سهم داشته و دارای ارتباط حقیقی با یکدیگر می‌باشند. محور هماهنگی جوامع در سیر تاریخ، نیز اراده‌های تاریخی است؛ اراده‌هایی که با ولایت و سرپرستی بر دیگر اراده‌ها و تولی آن‌ها به او، محور نظام اراده‌های تاریخی قرار می‌گیرد. بنابراین مجموعه‌ی «انسان‌ها»، «جامعه» را تشکیل می‌دهد و از مجموعه‌ی جوامع، «تاریخ» پدید می‌آید.

۱/۲- طبقه‌بندی نظام اراده‌های انسانی در سه سطح «فردی، اجتماعی و تاریخی»

روابط و تأثیرات اراده‌ها بر همدیگر، مرزهای زمانی و جغرافیایی را در می‌نوردد تا آنجا که اثر برخی اراده‌ها تا گسترده‌ی وسیعی از زمان و مکان باقی خواهد ماند و البته اثر برخی دیگر نیز در اندک زمان و مکان محو می‌شود. «اراده‌های انسانی» همچون شبکه‌ای پیچیده است که از بی‌شمار عنصر تشکیل شده و هریک از عناصر نیز در بیشمار رابطه با دیگر عناصر، جایگاه پیدا می‌کند. از این روی می‌توان در یک نگاه کلی، این عالم را «عرضه نظام اراده‌های در هم تنیده دانست که همه اعصار و ازمنه را فراگرفته است.

تحلیل و تبیین این شبکه‌ی پیچیده از اراده‌های انسانی به صورت کامل، امری ناممکن بوده و از ظرفیت درک و نظر انسانی خارج است، اما می‌توان با انتزاع و ساده‌سازی، الگویی اجمالی از سطوح مختلف اراده‌های انسانی را طراحی کرد. براین اساس می‌توان سه سطح «فردی، اجتماعی و تاریخی» را سه مقیاس در ملاحظه‌ی نظام اراده‌های انسانی دانست. «انسان، جامعه و تاریخ» سه عنصر هویت‌ساز در این نظام بوده که هریک می‌تواند تعین و وحدت مخصوص به خود را داشته باشند؛ در اولین مرحله، اراده‌های انسانی در ابعاد مختلف به هم گره می‌خورند و «جامعه» پدید می‌آید. در مقیاسی بالاتر، جوامع مختلف در سیر زمانی خود در سطح «تاریخ» به وحدت می‌رسند. جوامع مختلف، همچون اراده‌های انسانی بر یکدیگر تأثیر و تأثر داشته و در سیر تاریخی خود با یکدیگر رابطه برقرار می‌کنند و این گونه در سرنوشت «تاریخ»، موثر خواهند بود.

۱/۲- تقسیم اراده‌های انسانی به اراده‌های «فردی، اجتماعی، تاریخی»

اما نکته‌ی حائز اهمیت اینکه تأثیر اراده‌ها نیز علی‌السویه و یکسان

دو نگاه

در میان مسلمانان تاریخ‌نگاری با عامل «عبرت» همراه است؛ در پایان داستان‌های انبیاء و اقوامشان در قرآن کریم بر عبرت آموزی از سرنوشت آن اقوام تأکید شده است. بدین ترتیب مورخان مسلمان از این منظر به تبیین حرکت تاریخ پرداخته‌اند. این نگرش، وجه غالب تاریخ‌نگاری اسلامی از نخستین قرون اسلامی تا قرن چهاردهم هجری بوده است

طبق این رویکرد، «تاریخ» سطحی از تأثیر اراده‌های انسانی می‌باشد که از زمان و مکان خاص فراتر رفته و نمایانگر برآیند اراده‌ها می‌باشد. چنین تصویری از تاریخ، همچون تصویر نقشه‌ای است که هر چه از سطح زمین فاصله می‌گیرد، جزئیات و اشیاء خرد، محو و یا کوچک تر شده و تنها موجودات کلان و وسیع، نمایش داده می‌شود. اما نظام اراده‌های انسانی از این نیز پیچیده‌تر است؛ در سطح تاریخی، اراده‌های انسانی حضور دارند اما نه به صورت مستقل و فردی، بلکه برآیند تجمیع و ترکیب اراده‌ها در غالب و پیکره «جامعه»، در تاریخ نقش ایفا می‌کنند. بنابراین اراده‌های انسان‌های معمولی نمی‌توانند بدون اینکه با دیگر اراده‌های اجتماعی پیوند برقرار کنند، در تاریخ حضور مستقیم داشته باشند.

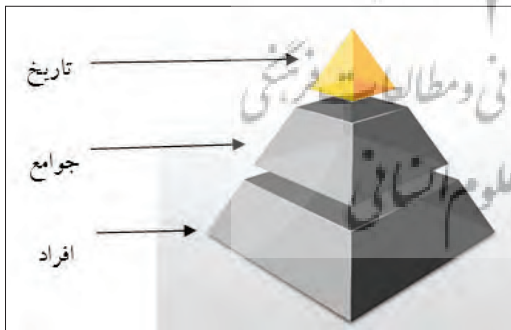
۲- فراگیری تاریخ نسبت به گذشته، حال و آینده

طبق مبنای فوق، «تاریخ» عبارت است از عام‌ترین و شامل‌ترین مقیاس از نظام اراده‌های بشری در پهنای زمان و مکان. در این صورت تاریخ منحصر به گذشته و رخدادهای آن نخواهد بود بلکه سطحی فراگیر از پیوند اراده‌ها بوده که گذشته، حال و آینده را شامل می‌شود. چنین خصلتی از تاریخ، هر چند نزد اندیشمندان در موضعی که به تعریف و تبیین «تاریخ» پرداخته‌اند دیده نمی‌شود اما برخی از آنان در ضمن توجه به «فلسفه‌ی تاریخ»، چنین تعریفی از تاریخ را قصد کرده‌اند. شهید مطهری به این نکته اشاره دارند:

فلسفه تاریخ، مانند تاریخ علمی، کلی است نه جزئی، عقلی است نه نقلی، اما برخلاف تاریخ علمی، علم به «شدن» جامعه‌هاست نه علم به «بودن» آن‌ها. و نیز برخلاف تاریخ علمی، مقوم تاریخی بودن مسائل فلسفه‌ی تاریخ این نیست که به زمان گذشته تعلق دارند، بلکه این نیست که علم به یک جریان است که از گذشته آغاز شده و ادامه دارد و تا آینده کشیده می‌شود. زمان برای این گونه مسائل صرفاً «طرف» نیست، بلکه یک بعد از ابعاد این مسائل را تشکیل می‌دهد.^{۳۳}

۳- تاریخ، سیر از کثرت به وحدت

همانطور که گذشت در این رویکرد، «تاریخ» به مجموعه‌ی تمامی حوادث و رخدادها اطلاق نمی‌شود بلکه این وقایع پس از طبقه‌بندی خاص خود مبتنی بر الگوی «انسان، جامعه و تاریخ»، در رتبه مقیاس سوم، عنوان «تاریخ» را دریافت می‌کند. از این روی می‌توان مجموعه‌ی



عالم را همچون هرم تصور کرد که هر چه از قاعده به سمت رأس سیر می‌کنیم، از کثرت کاسته شده و به وحدت آن افزوده می‌شود: توجه به تاریخ از منظر وحدت و جامعیت نیز در خلال مباحث برخی صاحب‌نظران به چشم می‌خورد؛ کارل یاسپرس در برخی عبارات خود، به جنبه‌ی «وحدت تاریخ» توجه کرده و نگاه از منظر «تاریخ» را با فاصله گرفتن از کثرت و رسیدن به وحدت ملازم می‌بیند:

علم تاریخ در این کوشش است که وحدت تاریخ را درک کند، یعنی تاریخ جهان را همچون واحدی کامل ببیند. از این رو توجه

اینکه از فعل کل تأثیر می‌پذیرد.

همانطور که ذکر شد جوامع مختلف در طول تاریخ به صورت جزایز مستقل و منفک از یکدیگر قرار نگرفته‌اند، بلکه حول یک مدار و به سمت و سوی خاصی حرکت می‌کنند و برآیند آن یا در جهت پرستش خدای متعال است و یا در جهت طغیان و عصیان، که در این صورت طاعت و معصیت تاریخی پدید می‌آید. نتیجه‌ی این طاعت و معصیت تاریخی این خواهد بود که انسان به نسبت فعل و تأثیرش، در آن عبادت و یا معصیت شریک خواهد شد. به عنوان مثال یک شرکت سهامی که افراد در آن سهام دارند کسی که ده هزار سهم دارد و کسی که یک سهم داشته باشد، هر دو در کل کارخانه به نسبت شریک هستند. نمی‌توان گفت قسمتی از این کارخانه متعلق به اوست و بقیه‌ی کارخانه تعلق به او ندارد بلکه در هر جزئی از این کارخانه‌ی عظیم، به نسبت سهمش در آن شریک است. بنابراین کسی که در عبادت در مقیاس تاریخی شرکت می‌کند در عبادت کل شریک است که این مشارکت حقیقی است و نه قراردادی. به عنوان مثال اگر شخصی یک سهم در ساخت یک مسجد داشته باشد در کل مسجد شریک است و در همه عبادت‌های انجام شده در آن مسجد شریک می‌باشد و همچنین اگر شخصی در ساخت یک میزده یک سهم سرمایه‌گذاری کند، در کل معصیت‌ها به نسبت به کل شریک است. البته نسبت تأثیرها به نسبت سهم‌ها متفاوت است.

در جبهه حق اراده تمام انبیاء و اولیاء (علیهم‌السلام) حضور دارد که انسان وقتی اراده خود را با اراده این حضرات معصومین (علیهم‌السلام) گره بزند، در کل دستگاه جبهه‌ی حق مشارکت می‌کند. به عنوان نمونه عاشورا یک واقعه تاریخی است که انسان مومن می‌تواند با توفیر نیت در آن عبادت تاریخی حضور یابد؛ «بالتینا کنا معک فنفوز فوزاً عظیماً».

۲/۳- وجود نزاع و درگیری بین دو جبهه‌ی تاریخی «حق و باطل» هریک از این دو جبهه «حق» و «باطل» در حرکت خود به دنبال گسترش و توسعه‌ی دامنه خویش هستند و به همین دلیل در طول تاریخ با یکدیگر درگیر می‌شوند. اصلی‌ترین تعارضی که در تاریخ وجود دارد، تعارض ایمان و کفر و عبودیت و استکبار است، البته این مطلب بدین معنا نیست که در درون خود جریان کفر و استکبار و شیطنیت، درگیری رخ نمی‌دهد، بلکه خود این جریان هم ممکن است بر سر پرستش دنیا، استعلا و سیطره‌طلبی، با یکدیگر درگیر شوند؛ «تحسبهم جميعاً و قلوبهم شتى» (حشر: ۱۴). جبهه‌ی کفر و استکبار در درون خود، تشتت در قلوب کارند و از این رو بسیاری از درگیری‌هایی که در عالم اتفاق می‌افتد به درون اردوگاه جبهه کفر بازگشت می‌کند، لکن اصلی‌ترین درگیری که در عالم وجود دارد و حرکت کلی تاریخ را شکل می‌دهد، درگیری «حق و باطل» و «کفر و ایمان» است که با عبور از لایه‌های سطحی و میانی، می‌توان گفت هر دو جبهه در حقیقت بر سر طاعت و عصیان مبارزه می‌کنند. اساس جنگ و درگیری بر پذیرش و یا عصیان در مقابل «ولایت الهیه» در تاریخ است نه جنگ بر سر آب و غذا و لباس.

البته حکمت این درگیری و نزاع در رشد مومنین می‌باشد؛ به عبارت دیگر امداد جبهه کفر به خاطر این است که مومنین در این درگیری و بر اثر فشار بیرونی ارتقاء ظرفیت پیدا کنند. البته آن‌ها متناسب با رشد ایمان در جبهه حق امداد می‌شوند تا جبهه ایمان شکسته نشود؛ «و لولا أن یکون الناس أمةً واحدةً لیجعلنا لمن یکفر بالرحمن لیبوتهم سقفاً من فضةٍ و معارجَ علیها یظہرون» (الزخرف: ۳۳). در غیر این صورت خداوند امداد بیشتری به آن‌ها می‌کرد تا در کفر خود غرق شوند.

فصل دوم: تعریف تاریخ و تبیین خصوصیات آن

۱- تعریف تاریخ به بالاترین سطح از حضور اراده‌ها

دو نگاه

در این برهه، میان همه‌ی اقوال - با تفاوتی که در میان آن‌ها هست - یک نکته مشترک بود و آن اینکه تاریخ، علمی است که به عالم آن متکی است، یعنی عالم اگر عوض شد آن علم هم عوض خواهد شد، از این روی می‌توان به تعداد مورخان تاریخ داشت!

فلسفی به تاریخ به دنبال وحدتی می‌گردد که انسانیت به واسطه آن بهم پیوسته است.^{۳۴}

چنین دیدگاهی نسبت به تاریخ، قصد دارد از پهنای تاریخ بکاهد و آن را در وسعتی کوچک‌تر ملاحظه کند. این زاویه دید نسبت به وقایع و شخصیت‌های تاریخی، موجب می‌گردد که صحنه‌ی تاریخ از جزئیات و رخداد‌های خرد، پالایش شده و عوامل و عناصر اصلی نمایان گردد:

در این صورت وقایع و شخصیت‌های بزرگ از حیث زمان همه در یک سطح قرار می‌گیرند و سنت تاریخی جنبه تاریخی بودن را از دست می‌دهد.^{۳۵}

منابع کتاب‌ها:

- ۱- رضا داورى اردکانی، تمدن و تفکر غربی، انتشارات ساقی، چاپ اول: ۱۳۸۰
- ۲- عبدالکریم سروش، تفرج صنع، انتشارات سروش، چاپ اول: ۱۳۶۶
- ۳- کلینی، اصول کافی، انتشارات اسلامی، تهران، چاپ دوم: ۱۳۶۲
- ۴- علی شریعتی، انسان، مجموعه آثار ۲۴، تهران، الهام، چاپ دوم: بهار ۶۲
- ۵- گ.وهگل، عقل در تاریخ، ترجمه حمید عنایت، تهران، شفیعی، ۱۳۷۹
- ۶- مرتضی مطهری، جامعه و تاریخ، مقدمه‌ای بر جهان بینی اسلامی، جلد پنجم، انتشارات صدرا، پاییز چاپ پنجم: ۱۳۷۲
- ۷- مایکل استفنورد، درآمدی بر تاریخ پژوهی، ترجمه دکتر مسعود صادقی، تهران، دانشگاه امام صادق (ع) و سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی (سنت)، چاپ دوم: پاییز ۱۳۸۵
- ۸- مایکل استفنورد، درآمدی بر فلسفه تاریخ، ترجمه احمد گل محمدی، تهران، نشر نی، ۱۳۸۲
- ۹- دانشنامه جهان اسلام، ج ۶، مدخل «تاریخ / تاریخ نگاری، بخش اول»: بنیاد اینترنتی: <http://www.encyclopaediaislamica.com>

مقالات:

- ۱- محمدعلی علیپور، تاریخ، تعاریف و معانی، حوزه و دانشگاه، بهار ۱۳۸۴، شماره ۴۲

پی نوشت:

- ۱- کارشناسی ارشد تاریخ تشیع، سطح سه حوزه‌ی علمیه
- ۲- دانشنامه جهان اسلام، ج ۶، مدخل «تاریخ / تاریخ نگاری، بخش اول»، به منظور کسب اطلاعات بیشتر رک: حسن حضرتی، «تاملاتی در چند مفهوم بنیادین دانش تاریخ» سایت اینترنتی: <http://haasanahazrati.blogfa.com>
- ۳- ontology
- ۴- epistemological
- ۵- مایکل استفنورد، درآمدی بر فلسفه تاریخ: ص ۴۲۱
- ۶- علی شریعتی، انسان: ص ۲۵۰
- ۷- مسعود صادقی، مقدمه «درآمدی بر تاریخ پژوهی»، مایکل استفنورد، ص ۲
- ۸- ملائی توانسی، علی رضا، مقاله «کنند و کاوی در تعریف علم تاریخ و نقد بکا نگاه، نشریه‌ی تاریخ اسلام (دانشگاه باقرالعلوم)، تابستان ۱۳۸۴، شماره ۲۲، ص ۲۳
- ۹- «در این تعریف برای علم تاریخ سه متغیر در نظر گرفته شده است: انسان، گذشته و وقایع مهمه. به نظر می‌رسد حذف یا نادیده گرفتن هر کدام از این سه متغیر، تاریخ را از داشتن موضوع و قلمرو مشخص محروم خواهد کرد. متغیر نخست دلاله بر «انسان» دارد؛ چرا که اساسا انسان موضوع علم تاریخ است. از این رو آن جایی که انسان نباشد، تاریخ نیز وجود ندارد. موضوعی که بالاستقلال برای تاریخ مهم است، انسان است. بنابراین علم تاریخ پیرامون «انسان» در گردش است. اگر در تاریخ، کوه طور یا چاه زمزم و یا غار حراء اهمیت یافته، به دلیل وجود ردهای انسان در آن مکان‌هاست، وگرنه آن‌ها به خودی خود موضوع و محل توجه تاریخ نمی‌بودند. متغیر دوم دلاله بر «گذشته» دارد؛ چرا که اساسا قلمرو علم تاریخ محدود به زمان گذشته است یعنی در تاریخ تنها از وقایعی گفت و گو می‌شود که رخ داده و زمانی از آن‌ها گذشته است. علم تاریخ به حال و به آینده تعلق ندارد، بلکه تنها شامل زمان گذشته است. اگر در این علم از زمان حال و آینده گفت‌وگو شود، در آن صورت به قلمرو فایده‌ی تاریخ قدم نهاده‌ایم. به عبارت دیگر، فایده‌ی

تاریخ برای زمان حال و آینده است، اما موضوع‌های تاریخی تنها در زمان گذشته قابل جستجو هستند... اما متغیر سوم دلاله بر «وقایع مهمه» دارد؛ یعنی هر آن چیزی که در گذشته برای انسان و دربار‌ی انسان اتفاق افتاده است، جزو تاریخ به شمار نمی‌آید، بلکه تنها وقایع مهمه‌ای که برای مورخان ارزش ثبت داشته است، جزو تاریخ است. (حسن حضرتی، «اسلام و ایران؛ بررسی تاریخی»، مجموعه مقالات، قم، بوستان کتاب قم، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، ۱۳۸۲، ص ۱۵)

- ۱۰- علی شریعتی، انسان: ص ۲۵۱
- ۱۱- مایکل استفنورد، درآمدی بر تاریخ پژوهی: ص ۱۹۱-۱۹۲
- ۱۲- همان، ص ۱۹۱
- ۱۳- همان، ص ۷
- ۱۴- گ.وهگل، عقل در تاریخ: ص ۳
- ۱۵- همان، مقدمه مترجم و ص ۳-۱۸
- ۱۶- همان، ص ۱۸
- ۱۷- حمید عنایت، عقل در تاریخ، گ.وهگل، مقدمه مترجم، ص ۱۷
- ۱۸- همان، ص ۲۶-۲۷

۱۹- همان، ص ۵؛ «کتاب «درآمدی بر تاریخ پژوهی» از مایکل استفنورد، به اذعان خود وی تحت مقوله‌ی تاریخ نگاری تحلیلی جای می‌گیرد. پاره‌ای از مسایل مهم و اولیه‌ای که دربار‌ی تاریخ مطرح می‌شود از این قرار است: ۱. تاریخ چیست؟ (ماهیت تاریخ) ۲. تاریخ درباره‌ی چیست؟ (موضوع تاریخ) ۳. تاریخ چگونه عمل می‌کند؟ (روش تاریخ) ۴. ارزش تاریخ چیست؟ (هدف و غایت تاریخ) ۵. تاریخ به عنوان یکی از شاخه‌های دانش، چه ربط و نسبتی با دیگر شاخه‌های دانش دارد؟ (مایکل استفنورد، درآمدی بر تاریخ پژوهی، ترجمه دکتر مسعود صادقی، ص ۴)

۲۰- فرقی که میان کار محقق تاریخ علمی با کار عالم طبیعی هست اینست که مواد بررسی علم طبیعی، یک سلسله مواد موجود حاضر عینی است و قهرا بررسیها و تجزیه و تحلیل‌های آن همه عینی و تجربی است. اما مواد مورد بررسی مورخ در گذشته وجود داشته و اکنون وجود ندارد، تنها اطلاعاتی از آن‌ها و پرونده‌ای از آن‌ها در اختیار مورخ است. مورخ در قضاوت خود مانند قاضی دادگستری است که بر اساس قرآن و شواهد موجود در پرونده قضاوت می‌کند نه براساس شهود عینی. از این رو تحلیل مورخ، تحلیل منطقی و عقلانی است که در لابراتوار عقل با ابزار استدلال و قیاس انجام می‌دهد نه در لابراتوار خارجی... لذا کار مورخ از این جهت به کار فیلسوف شبیه‌تر است تا کار عالم طبیعی. (جامعه و تاریخ، ص ۷۰)

- ۲۱- مرتضی مطهری، جامعه و تاریخ: ص ۷۰
- ۲۲- البته معرفی یونان به عنوان خاستگاه تاریخ نگاری ممکن است برخاسته از سببستانی باشد که سعی دارد همنه فضایل علمی را مستند به یونان قدیم کند. برخی از محققان به وجود آثار تاریخی در خاورمیانه امروزی پیش از هرودوت و هومر اشاره دارند. «اما قبل از اینها ما در منطقه بین النهرین و در منطقه عیلام یعنی در همین خاورمیانه امروزی به عظیم‌ترین دستگاه‌های فکری و نظری برمی‌خوریم که در باب اجتماع، تاریخ، فتوحات و تلاش‌های صورت گرفته در باب فتح و جنگ و آبادانی و... نگاشته شده است. یک نمونه بارز این دستگاه‌ها، الواح کلی مربوط به حماسه گیل گمش در منطقه اکد و بابل است و نمونه‌ی دیگر، الواح کلی کتابخانه آشوربانی پال و یا همان «قانون حمورابی» است.» (حسینعلی نوذری، گفت‌وگو درباره‌ی فلسفه تاریخ، نشریه گزارش گفت‌وگو، ص ۸)
- ۲۳- سیدابوالفضل رضوی، جایگاه علم تاریخ در حکمت مشاء، فصلنامه تاریخ اسلام، سال دهم، بهار ۱۳۸۸، شماره ۳۷، ص ۶۹
- ۲۴- محمد حسن رحیمی، ما و تاریخ نگاری جدید، سوره‌اندیشه، شماره ۴۸ و ۴۹، ص ۲۲۸
- ۲۵- عبدالکریم سروش، تفرج صنع، ص ۲۵۵
- ۲۶- حسینعلی نوذری، گفت و گو در باب فلسفه و تاریخ، نشریه گزارش گفت و گو، شماره ۷، آذر و دی ۱۳۸۲، ص ۷
- ۲۷- عبدالکریم سروش، تفرج صنع: ص ۲۵۶
- ۲۸- چنین دیدگاهی به «تاریخ»، متناسب به فرهنگستان علوم اسلامی قم می‌باشد که نگارنده از برخی بیانات استناد سید محمد مهدی میرباقری استفاده کرده است، بدیهی است که نقاط ضعف این نوشتار متوجه نگارنده است.
- ۲۹- رضا داورى اردکانی، تمدن و تفکر غربی، «تاریخ چیست؟»، ص ۵۱-۵۲
- ۳۰- اصول کافی، ج ۸، ص ۲۴۲
- ۳۱- مفتاح الجنان، زیارت جامعه کبیره
- ۳۲- اصول کافی، ج ۸، ص ۲۴۲
- ۳۳- مرتضی مطهری، جامعه و تاریخ، ص ۷۷
- ۳۴- کارل یاسپرس، آغاز و انجام تاریخ، ص ۳۴۵
- ۳۵- همان، ص ۳۱۴